



محمدعلی ابیطبی در رُمان «گذر خان» می‌خواسته با بیان پروتکل‌های جامعه روحانیت پیش از انقلاب، مسیر رشد روحانیت را برای مخاطبان تشریح کند. جاهایی از این اثر از طنز استفاده می‌کند که خود می‌گوید می‌خواسته جامعه‌مخاطبان رمان را از دایره طلیه حوزه‌ها بیرون ببرد. حتی‌الاسلام سیدمحمدعلی ابیطبی که او را در قامت سیاست‌مدار – به قامت یک نویسنده آمد و مانی نوشته از سال‌های پیش از انقلاب و مبارزات سیاسی، آن‌هم نه داستان یک مبارز از دل مردم عادی، داستان مبارزی از جامعه روحانیت.

او داستان خود را در گذر خان، یکی از محله‌های قدیمی و پر رفت‌وآمد قم روایت کرده، جایی که ممدسن اشخصیت اصلی داستان آن است. می‌شناسیم، به قامت یک نویسنده آمد و مانی نوشته از سال‌های پیش از انقلاب و مبارزات سیاسی، آن‌هم نه داستان یک مبارز از دل مردم عادی، داستان مبارزی از جامعه روحانیت.

یکی از شخصیت‌های داستان، فردی بود که در زمان جنگ عراق و ایران، مسئولیت امنیت منطقه را بر عهده داشت. خانم تهرانی شیطانی هم سه جبهه رفته است. اتفاق امنیتی می‌افتد و این خانم دنبال این آقا است که اتفاق را گزارش دهد. حالا سال ۸۸ است و این دو زن، و شوهر هستند و دو فرزند دارند. شوهر همچنان در ادامه مسیر خود، مسئولیت امنیت تهران را از طرف سپاه دارد. خانم هم در مسیر انقلابی بودن، مسئولیت تبلیغات یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری است البته اسمی نیایمد اما برای مهندس موسوی است. اختلاف‌هایی این‌گونه رخ می‌دهد، دایی این خانم دستگیر می‌شود. این دایی، شخصیت خودم است. پسر آقای باجو هم، بازجوی دایی می‌شود و اتفاقات زندان را روایت می‌کند. این رمان مجوز نگرفت. دولت آقایی روحانی، هر کاری کردم، مجوز نگرفت.

ادامه گفت‌وگوی ایسنا را بامحمدعلی ابیطبی درباره این کتاب بخوانید:
**چگونه بودید یک نسخه را برای آقای خاتمی هم فرستاده‌اید.**

برای آقای خاتمی فرستاده بودم. اما دوستان به دفتر ایشان مراجعه کرده، کتاب را گرفتند و… بماند. اولین کارم این رمان است و «گذر خان» در واقع دومین کتاب من است. کتاب اولم همان‌طور که گفتم، مجوز نگرفت. وزیر ارشاد وقت که خود اهل کتاب بود، رمان را خواند و گفت درباره بحث ۸۸ هر چه که باشد، ما مجوز نمی‌دهیم. با این‌که رمان خاکستری بود.

**یعنی آقای سیدعباس صالحی مجوز نداد؟**

بله، با این‌که دوست قدیمی ما بود.

**پس رفیق‌باز نبود.**



مراسم یادبود مرحوم سید ابوالحسن مختاباد روزنامه نگار و پژوهشگر موسیقی با حضور جمعی از اصحاب رسانه و اساتید و پیشکسوتان و هنرمندان موسیقی و ادیبان و جمله استاد محمدرضا شفیعی کدکنی، عبدالحسین مختاباد، مصطفی مختاباد، شهرام ناظری، حسام‌الدین سراج، علی جهان‌دار، داود گنجehای در فرهنگسرای نیابوران برگزار شد. این مراسم با قرارت قرآن توسط سیدحسین موسوی بلند آغاز شد و پس از آن سیدعبدالجسین مختاباد استاد و پیشکسوت موسیقی سنتی ایران با گرامی‌داشت یاد و خاطره برادر کوچکتر خود مرحوم سیدابوالحسن مختاباد به جامعه هنر و موسیقی و

# مسائل روحانیت به روایت ابیطبی رُمان‌نویس!

آخوند بودیم و خیلی از این اتفاقات در زندگی ما جاری بود. در واقع به موضوع حس داشتم. مثلا در بخش پاپانی، یکی از شخصیت‌ها، مجاهد خلق می‌شود و سراغ آیتالله بیجاری اشخصیت دیگر داستان] می‌رود و او را ترور می‌کند؛ این اتفاق در خانواده ما اتفاق افتاد. فرزندشان مجاهد شده بودند؛ مانند آقای جنتی، محمدی گیلابی و آیتالله حسینی.

**یعنی شخصیت‌های رمان، ماه‌آزای خارجی دارند؟**

خیلی از شخصیت‌ها ماه‌آزای واقعی داشتند اما من سعی کردم در قالب داستان بیابوم و کتاب، قالب مستند نداشته باشد و قصه شود. یکی از بخش‌های جالب کتاب، طنزای با تکیه کلام‌های روحانیون اصطلاحات آخوندی] در برخورد با مسائل روزانه است؛ تکیه کلام‌هایی که چندان در متن جامعه نیست، شاید پرنرگ‌ترین‌شان برای مردم، «تقبل‌الله» باشد. اما در این کتاب یادگیری و ادای تکیه‌کلام‌ها چون اسعدهالله ایامکم، عافاکم‌الله و… برای طلبه‌ها مسئله می‌شود، هر چند طنز حول محور این تکیه‌کلام‌ها بیشتر است.

طنز در کتاب زیاد است؛ البته طنزهایی که صرفا برای آخوندهاست. هرچند با ارشاد هم در این زمینه خیلی کل‌کل کردم. بحثی در ذهنم بود، که ایسن کتاب را چه کسانی می‌توانند بخوانند، آیا کسانی که با روحانیت آشنا هستند می‌توانند بخوانند یا همه می‌توانند. خیلی‌ها معتقدند فقط طلبه‌ها این کتاب و جزئیاتش را می‌فهمند. البته مشابه خارجی زیاد داریم؛ داستانی‌هایی که از ارتباط با حوزه جزئیات و کلیسا اتفاق می‌افتد و درباره جزئیات و پروتکل‌های کلیسا است خیلی زیاد است اما در زمینه رمان فارسی چنین چیزی نداریم. به همین دلیل علاقه‌مند بودم واقعیت را به نحوی به جامعه‌ای که روحانیت به این جامک شده منتقل کنم. واقعیت این است، مانند قبل از انقلاب نیست که دستگاه روحانیت برای خود کار کند. الان سرنوشت کشور در اختیار روحانیت است. جامعه هم چیزی از روحانیت نمی‌داند که آن‌ها در چه مسیری رشد کردند. این‌که درسه‌اره روحانیت قیصل از انقلاب بنویسم، در واقع تعدم من بسودغ تا اگر خدا توفیق بدهد، بتوانم جلد دومی درباره روحانیت بعد از انقلاب بنویسم که همه سنت‌های قدیمی حوزه را به هم ریخته‌اند. الان حوزه به بنگاه کاربابی تبدیل شده است. می‌خواستم واقعیت‌های حوزه بدون داشتن شیدایی نسبت به حوزه و نه با بی‌انصافی و نفرت در نوشته‌هایم، درباره واقعیت‌ها بگویم. فضا فکرمی‌کنم با طنزهایی که آوردم، فضا تعدیل شده تا خارج از جامعه روحانیت هم کسانی مخاطب این کتاب قرار گیرند. این را باید شما بگویید که کسی چیزی از کتاب می‌فهمد، دوست دارند یا ندارد. من سعی کرده‌ام بگونه‌ای بنویسم که مخاطبش بشوند.

**اتفاقا زمان خوانندن کتاب به موضوع مورد اشاره فکر کردم. بخش‌هایی از کتاب می‌تواند مخاطب خاص داشته‌باشد و به آشنائیی کلی از روحانیت، فضای حوزه، اختلاف حوزه قم و مشهد نیساز دارد. درباره اختلافات حوزه قم و مشهد به ویژه مسئله تفکیک، خودم دوست داشتم بیشتر در قالب داستان روایت می‌شد و ممدسن بیشتر فالگوش می‌ایستاند. در جایی از رمان آیت‌اللهی از از مشهد می‌آورید که درباره این اختلاف‌ها حرف می‌زند اما شخصیت متعادلی است و نمی‌خواهد اختلافات بین علما علنی باشد. درباره حضور این شخصیت، بیشتر می‌گویید؟**

برایم خیلی مهم بود که پروتکل‌های روحانیت را بتوانم در داستان ببیاورم. پروتکل‌هایی در روحانیت اصیل وجود دارد که غیرقابل شکست است. مثلا در قدیم در مجالس ختم که در مسجد آرک برگزار می‌شد، گوشه‌ای از مسجد از وی که وارد می‌شوید، سمت چپ درآ علما که وارد می‌شدند، یک راست آن‌جا می‌رفتند، مهم نبود که جا هست یا نیست، یا باید فشار می‌دادند که جا شوند و یا این‌که یکی مانند فتر می‌جست و جایی دیگر می‌رفت. این موضوع را در قسمتی که مرجع تقلید بزرگی از دنیا می‌رود، آوردم.

دیید و بازیده‌های مراجع یکی از پروتکل‌های مهم روحانیت بود که با آمدن آیت‌الله موسوی از مشهد نشان دادم. داستان بیشتر از این کشش نداشت که درباره مکتب تفکیکی که در مشهد بود و با حوزه قم اختلاف داشت، بگویم. یکی دو صفحه ظرفیت داشت. درباره پروتکل‌ها، مهم بود اگر آیت‌الله از دنیا

می‌رود، چه کسی زودتر اطلاعیه بدهد، چه کسی مجلس ختم اول را بگیرد، نماز را چه کسی بخواند. هر کسی که زودتر این کارها را می‌کرد، به این معنا است که در مرجعیت آینده می‌توانست نقش داشته باشد. این‌ها اتفاقات مهمی است. واقعیت‌هایی است که هنوز هم ادامه دارد. در داستان زمانی که مرجع تقلید می‌میرد، ۶ صبح، مردم به خانه‌های علما مختلف می‌روند، این‌ها مهم بوده است.

**شخصی اصلی به اصرار خود به حوزه وارد می‌شود و می‌خواهد طلبه شود اما در نهایت مجاهد می‌شود. او بارها دورویی پدرش و آیت‌الله بیجاری را می‌بیند، آیا این زمینه‌فکری که در زمینه نفاق و دورویی دیده، در راهی که وارد شده، تأثیر داشته است؟** ما در داستان یک پرش زمانی داریم که مشخص نمی‌شود چطور در این راه قدم گذاشته است؟

نه، به گذشته ربطی نداشت. یک واقعیت داریم؛ این‌که خیلیی از فرزندان چهارم‌های سیاسی و یا غیرسیاسی که زندان رفتند، در زندان عضو مجاهدان خلق شدند، بچه‌هایی که اتفاقا مذهبی بودند از جمله فرزندان علما. برادر آقای خاموشی که زمان شاه اعدام شد، جزو چریک‌های فدایی شُشد نه مجاهد و سوسیالیت، فدائی‌ که کمونیست است. یا پسر آقای لولاپیان. تنها راهی که قضیه را تمام کنم، همین بود؛ جهش تاریخی.

از لُصرف دیگر، ماه‌آزای‌این را در خانواده خودمان داشتم. دایی‌ای داشتم با نام شهید هاشمی‌زاد که ایشان توسط مجاهدان روحانیت ترور شد. پسرعمه‌ای داشتم که فرزند یکی از علمای مهم قم بود و به عنوان مجاهد در رشت دستگیر و زندانی شده بود، اتفاقا طلبه هم بود. همراه خانواده و عمه و شوهرعمام برای تشییع شهید هاشمی‌زاد که توسط مجاهدان ترور شده بود و همه شهرت تعطیل بود، راهی مشهد شدند. آن روزها روزنامه کیهان عصرها چاپ می‌شد، به شوهرعمه‌ام رنگ زدند که روزنامه تیتز زده است که امیرشرف‌رازی اعدام شد. در یک خانواده کوچک که می‌خواستیم برای تشییع جنازه به مشهد برویم، عده‌ای راهی تهران شدند تا جنازه اعدامی را بگیرند. اتفاق غریبی برای ما بود که من در داستان آوردم.

که در داستان، مخاطب را کمی گیج می‌کند، به آقای بیجاری و مادر ممدسن مربوط است. مادر ممدسن که در خانه آقای بیجاری کار می‌کرده، صیغه آقای بیجاری بوده است. صیغه چیز بدی نبود، دخترهای که به خانه علما می‌روند، آن‌جا کار می‌کنند، باید محرم باشند.

آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله منتظری، پسر عمه خودم. یا قسمتی دارم درباره وسواس. الان هم یکی از علما که شیخ باسوادی است، آنقدر وسواس دارد که پدرش درآمده است. عبا را در دوشش می‌گیرد، در خیابان‌ها راه می‌رود. در مدرسه مروی بود، او مواظب بود که دست‌هایش برای وضو حتما در آب کر باشد، در آفتاب خشک شود. طلبه‌ها خیلی اندیش می‌کردند، می‌رفتند از بالا آب داغ می‌ریختند که «بول» کرده‌ایم و این بنده‌خدا همه وجودش را در آب یخ می‌گرفت. همه مایل‌ازان خارجی دارد اما دیده نمی‌شود، در کتاب داستان می‌نویسد.

**چرا بستر عاشقانه را انتخاب کردید، آیا راه دیگری نبود که به پست‌توهای بیت علمای عظاما وارد شوید؟**

خود این واقعیتی در زندگی زنان روحانیون است؛ ابتدا داستان با چشم و هم چشمی زنانه شروع می‌شود که همسر کمالی روزه مفصلی گرفته حب ما چرا بگیریم. عشق جزئی از زندگی است، اگر نمی‌نوشتم خیلیی راه راحت‌تری بوده‌؛ بیان بیان این عشق در سطح دو آیت‌الله عظمی در قم و بچه‌هایشان، باید خیلی با ملاحظه وارد می‌شدم. من می‌خواستم بخشی از واقعیت را ببیاورم و حس می‌کردم بدون توجه به این عشق، واقعیت نادبی شُشد نه مجاهد و نسبت به روحانیت در حوزه جنسی است و حرف‌های تند و رکیتی در ذهن‌هاست. من با ارشاد بحث داشتم که صیغه عنوان شرعی است و لزرف دیگر، ماه‌آزای‌این را در خانواده خودمان داشتم. دایی‌ای داشتم با نام شهید هاشمی‌زاد که ایشان توسط مجاهدان روحانیت ترور شد. پسرعمه‌ای داشتم که فرزند یکی از علمای مهم قم بود و به عنوان مجاهد در رشت دستگیر و زندانی شده بود، اتفاقا طلبه هم بود. همراه خانواده و عمه و شوهرعمام برای تشییع شهید هاشمی‌زاد که توسط مجاهدان ترور شده بود و همه شهرت تعطیل بود، راهی مشهد شدند. آن روزها روزنامه کیهان عصرها چاپ می‌شد، به شوهرعمه‌ام رنگ زدند که روزنامه تیتز زده است که امیرشرف‌رازی اعدام شد. در یک خانواده کوچک که می‌خواستیم برای تشییع جنازه به مشهد برویم، عده‌ای راهی تهران شدند تا جنازه اعدامی را بگیرند. اتفاق غریبی برای ما بود که من در داستان آوردم.

**گلی امامی در ننشستی به نقل از یکی از مسوولان دولتی عنوان کرد که مشکل اصلی سیاستمداران این است، که داستان و رمان نمی‌خوانند و درباره شناخت انسان، جامعه و احساسات مردم کم اطلاع دارند. تلویحا منظور این بود که اگر داستان و رمان بخوانند، وضعیت به این شکل نخواهد بود. آیا توصیه شما به سیاستمداران خواندن داستان و رمان است؟**

براساس تجربه خودم، برای خودم مفید بوده است. در هر دوید، صفحه‌های دارم، لیست کتاب‌هایم هست و نظرات را گذاشته‌ام. برای من خیلی متفاوت بود.

از رمان و داستان، مهم‌تر فیلم است. در آی. ام. دی – بسی صفحه‌ای دارم که فیلم‌هایی که دیدم خلاصه‌شان را می‌گذارم. تجربیات دنیا در این داستان‌ها و فیلم‌ها هست ولی



**پروتکل بوده؟**

بله پروتکل بوده.

**با کتینز فرق دارد؟**

قاعدۀ کتیز فرق دارد. شیرینی داستان و مخالفت بیجاری با ازدواج دخترش و ممدسن، تردیدی بود که آقایی بیجاری داشت و احتمال می‌داد ممدسن بچه خودش باشند، یعنی خواهر و برادر باشند. وزارت ارشاد سر این ماجرا مقاومت کرد. من مجبور شدم مادر ممدسن را صیغه کارگری کنم که به آن‌جا رفت و آمد می‌کند.

**در مشهد تحصیل کردید. برای شخصیت‌های مثبت و منفی از کدام یک از علما وام گرفتید؟**

شخصیت مثبت و منفی در داستان من وجود ندارد. همه خاکستری هستند. از شخصیت‌های وقتی وام گرفتم.

**کدام شخصیت‌ها؟**

اهل مصاحبه نیستیم، اما او چنان پیگیر و خستگی‌ناپذیر کارهایش را دنبال می‌کرد، برایم جالب بود و دِهه‌ماصاحبه از من گرفت. ابوالحسن در اکثر کنسرت‌هایم حضور داشت و بعد از کنسرت هم مرا راهی نمی‌کرد. وی علاوه بر اینکه خبرنگار بود، پژوهشگر موسیقی هم محسوب می‌شد. ناظری افزود: به یاد دارم در دهه ۷۰ کنسرت‌ها خیلی محدود در نمایشگاه‌بین‌المللی برگزار می‌شد. همه شنیده بودند که سالان مجهزی در وزارت کشور ایجاد شده و ما توانستیم برای اولین بار در این تالار اجرا کنیم و من شعری از مولانا را با عنوان «بازآمدن چون عیدن تا قفل زندان بشکنیم»، پس از آن ابوالحسن با تیتز قشنگی نوشت «فقل تالار شکست» وی توضیح داد: «همچنین زمانی که در آمریکا بودم، مرا پیدا کرد و با وجود مسافت زیاد فته‌های دو یا سه روز من می‌آمد و واقعا سخت‌کوش و خستگی‌ناپذیر بود. هم برای این حس احترام قائلم و از خبر ناگوار مرگ او خیلی متأسف شدم. حتما جای او در صفحات موسیقی ما خالی است.

**فرهنگی**

تک‌ه

**یادی از فردوسی در مراسم شاعر ملی اسکاتلند**



پروفسور حسن امین، فیلسوف، حقوقدان و مورخ ایرانی در مجلس بزرگ‌داشت رابرت برنز Robert Burns شاعر ملی اسکاتلند در گلاسگو (بزرگترین شهر اسکاتلند) از اهمیت فردوسی و فرهنگ ایرانی سخن گفت. از سوی اسکاتلندی‌های سراسر جهان، زادروز تولد برنز در ۲۵ ژانویه هر سال، به مدت یک هفته جشن گرفته می‌شود و معمولا برای این که مردم در روزهای عادی به کار و زندگی معمولی خود برسند، جشن ویژه در پایان هفته برگزار می‌شود. رابرت برنز که اسکاتلندی‌ها عاشقانه او را رابی برنز می‌گویند، نماد فرهنگ و سبیل استقلال تاریخی اسکاتلند است. اشعار عاشقانه او به اکثر زبان‌های معتبر جهان ترجمه شده و مواضع اجتماعی و سیاسی او در صدها کتاب و هزاران مقاله نشر شده و مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته شده است. دانشگاه گلاسگو موسسه ویژه برنز پژوهی دارد و سورهده‌های این شاعر که همزمان با انقلاب کبیر فرانسه و جنگ‌های استقلال آمریکا می‌زیست، به مخاطب جهانی عرضه میکند. چارچوب فکری این شاعر در مجموعه‌ای از سخن‌های یادیه از ادبی و لیبرالیسم و با حساسیت‌های اجتماعی و سوسیالیسم، صورتبندی می‌شود. برنامه امسال جشنن تولد برنز با شرکت استادان و فارغ التحصیلان دانشگاه گلاسگو، شامل برنامه‌های متنوع دکلمه اشعار، برنخ پنخش کلیپ زندگی و آثار او، اجرای موسیقایی و نمایش اشعار او، پذیرایی با غذای سنتی هگس (موضوع یکی از اشعار برنز) و سخنرانی پروفسور حسن امین به عنوان «نگاه یک چهره بین‌المللی به یک شاعر ملی» بود.

در این مراسم پروفسور امین به جایگاه و نقش زبان و ادبیات به عنوان یکی از مولفه‌های هویت ملی در فرهنگ‌های مختلف جهان، صحبت کرد.

استاد امین در این سخنرانی، نخست از مفهوم و مختصات ملت و ملی در حقوق بین‌الملل سخن گفت و بعد به داشتن زبان و فرهنگ مشترک برای تحکیم هویت ملی پرداخت. سپس نقش شاعر ملی را در تحکیم هویت ملی بر زبان آورد. به نظر استاد حسن امین، روبرت برنز شاعر ملی اسکاتلند است، چون از پیوستن اسکاتلند به انگلیس در ۱۷۰۷ و پایان دادن به استقلال اسکاتلند مخالف بود. اما کشورهای دیگر هم شاعر ملی خودشان را دارند. برای مثال ما هم در کشورهای فارسی زبان ایران، افغانستان و تاجیکستان، هزار سالال پیش شاعری داشتیم به نام فردوسی که هویت ملی و فرهنگی ما مروهون کوش‌های اوست. بی‌گمان شاعران بزرگ مهم‌ترین کسانی هستند که بر هویت و جهت‌گیری فرهنگی جامعه خودشان اثر گذاشته‌اند. از این رو شکسپیر در انگلیس، گوته در آلمان، داتنه در ایتالیا، ویکتور هوگو در فرانسه همان ادیبانی هستند که نقش تعیین‌کننده‌ای را دارند که رابرت برنز در اسکاتلند ایجاد کرد. از یاد نبریم در ایران و کشورهای فارسی زبان هم حکیم ابوالقاسم فردوسی آقا شهنشاه، شاعر علم همه اقوام ایرانی است و تاریخ و فرهنگ ایران بزرگ زبانی و فرهنگی به او مدیون است. همچنین برخی از دستداران هویت فرهنگی و زبان فارسی به تقلید از فردوسی بزرگ، کوشش و زحمت‌های زیادی برای میراث ادبی ایران کشیده‌اند. به نحوی که نگارنده، شاهنامه دیگری در هفت مجلد خلق کرده که حاوی تاریخ تمدن ایران از آغاز تا سال ۲۰۲۰ میلادی و ۱۴۰۰ خورشیدی است.

خبر

**در مراسم تشییع پیکر «مسعود سپهر» چه گذشت؟**



در به‌خانه ابدی‌اش بدرقه کنند؛ فردی که بسیاری از آنها باورشان نمی‌شد که زیگه نیست. دیروز با هنرمندی خداحافظی کردیم که رفیق، دلسوز، آموزگار، سخت‌کوش، صلح‌طلب و شوخ بود؛ هنرمندی که باید مدت‌ها بگذرد تا دوستانش مقداری از نبود او تسلی پیدا کنند. به گزارش ایسنا، مراسم تشییع پیکر مسعود سپهر – هنرمند سابق‌عه عرصه گرافیک کشورمان – صبح چهارشنبه - ۱۲ بهمن ماه - از مقابل خانه هنرمندان ایران برگزار شد. در این مراسم خانواده و نزدیکان مسعود سپهر به همراه جمعی از همکاران و دانشجویان او حضور داشتند. ابراهیم حقیقی (طراح گرافیک و عکاس)، ساعد مشکفی (طراح گرافیک و ناشر ایرانی)، بهرام کلپرنیا (گرافیست)، ایرج میرزاعلیخانی (هنرمند گرافیک و رئیس انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران)، کاوه بیات (تاریخ‌نگار و پژوهشگر ایرانی)، بهداد صالحی (گرافیست)، فرژاد ادیبی (گرافیست)، علی خسروی (گرافیست و تصویرساز)، بهروز متین صفت (گرافیست)، بهراد جوانبخت (گرافیست)، وحید حسین‌بور (گرافیست)، مرتضی آکوچکیان (گرافیست)، کتابون ارفعی (گرافیست)، زهرا پاشایی (گرافیست)، انوشیروان ممیز (پسر مرتضی ممیز و مدیر موسسه فرهنگی هنری ممیز) و … از جمله حاضران در مراسم تشییع پیکر این هنرمند برجسته بودند که اغلبشان برای لحظاتی به بیان ویژگی‌های شخصیتی و حرفه‌ای مسعود سپهر پرداختند. ستاره سپهر – فرزند مسعود سپهر – و فریده جمال کمالی – همسر این هنرمند فقید – از دیگر سخنرانان مراسم بودند. در جریان این مراسم، بیات حاضران پخش شد. بهداد صالحی (گرافیست و از اعضای انجمن صنفی طراحان گرافیک – که به عنوان مجری هم در این مراسم حضور داشت، درباره «سپهر» گفت: آقای سپهر برای ما فراموش‌شدنی نخواهد بود. او همیشه انجمن هنر را مثل یک خانواده می‌دید و همه را کنار هم جمع می‌کرد. جمعی که همیشه آقای سپهر دوست داشت کنار هم باشند، امروز کنار هم برای خداحافظی با او جمع شده‌اند. آقای سپهر از همه نگران‌تر، دلسوزتر و پیگیرتر بود. ویژگی صلح طلبی و میانجی‌گری ایشان برای ما یک نعمت بود. آقای سپهر در زمینه طراحی گرافیک پیشرو بودند و من همیشه از او می‌آموختم. ایشان هیچ‌وقت به دنبال شهرت و بالاتر نشستن نبود بلکه به دنبال کار و اخلاق خوب بود. دانشجویانش را از همه بهتر می‌دانست و هر کلاس هم تدریس را برای آنها می‌خواند. او در ادامه خطاب به این هنرمند فقید گفت: «آقای سپهر ما انجمن را آنگونه که شما دلتان می‌خواست محکم و با اقتدار در جامعه هنر نگه خواهیم داشت.» ابراهیم حقیقی – هنرمند گرافیست – نیز درباره مسعود سپهر بیان کرد: از جانب

خودم و انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران، به خانواده محترم سپهر، کلیه اعضای انجمن و استادان دانشگاه و تمام دانشکده‌های دانشگاه‌های ایران تسلیت می‌گویم. در این روزهای سرد بس ناجوانمردانه، کاش جایی و کسی پیدا می‌شد که به من، به ما تسلا بدهد. فقط زمان این تسلا را ایجاد می‌کند. من به شخصه یکی از بهترین دوستان علمم را از دست دادم که دیگر جایگزین ندارد. انجمن تک یک انگشت از ۱۰ انگشت بزرگ ما که دستش را از دست داد. توانمندی مسعود سپهر در انجمن به اندازه یک دست از دو دست بود؛ یک نفر با تلاش بسیار. کاش یک نفر بتواند به ما تسلی بدهد. کاوه بیات – تاریخ‌نگار و پژوهشگر – نیز در مراسم تشییع پیکر مسعود سپهر بیان کرد: من با مسعود ۵۰ سال از دبیرستان دوست بودم و همسر. در دوران دبیرستان با اینکه از من یک سال پایین‌تر بود و با اینکه از من مدرسه رفتم، ولی همیشه به‌عنوان یک دوست من‌گوش‌خونم. او در کارش یک نوع مدیریت و جدیت داشت. به علم و دانش تأکید و به زیست‌شناسی علاقه داشت. من دانشگاه ملی، تاریخ می‌خواندم ولی او به انگلیس رفت. به من گفت اگر بخواهیم چیزی یاد بگیریم باید به آنجا برویم. من هم به انگلیس رفتم و در خواب خواندید. البته او در دانشگاه جدی‌تری درس می‌خواند. او به من در دانشگاه بیشتر خوش می‌گذشت. به ایران که بازگشت در حوزه‌های تحصیل کرده بود، کار کرد و با جدیت هم کار کرد اما من به همان رشته تاریخ بازگشتم چون به آن مقدار جدیت نیاز نداشت. در این سال‌ها که با هم بودیم زندگی بود و تجربه. در این سال‌ها در جریان مسألل انجمن صنفی و علاقیتی که داشت بودم، به نظر بعد از ۱۰ سال نمی‌شود دوستی را از دست دادم؛ چون بخشی جداناپذیر از زندگی بود.